

مقایسه اندیشه سیاسی شهید مطهری و دکتر شریعتی درباره روحانیت

سید حسن ملانکه

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا
hmalaekheh@gmail.com

احمدرضا هفت برادران

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا
sahand892010@yahoo.com

چکیده

این مقاله با بررسی اندیشه سیاسی شهید مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی به عنوان دو متفکر اسلامی در حوزه روحانیت، بر این فرض استوار است که آنها علی‌رغم وجود اختلاف‌هایی در حوزه روحانیت، در نقطه مقابل یکدیگر نیستند. در این تحقیق، درصدد پاسخگویی به این سؤال هستیم که چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی بین اندیشه سیاسی این دو اندیشمند در حوزه روحانیت وجود دارد.

نتایج تحقیق، این نکته را آشکار می‌کند که اندیشه سیاسی شهید مطهری و دکتر شریعتی در حوزه روحانیت در مقابل یکدیگر نبوده و منشأ اختلاف آنها بیشتر به این سبب است که هر یک از دریچه تخصص خود به موضوع مورد بحث نگاه می‌کردند؛ هر چند که دکتر شریعتی به دلیل مطالعه سطحی در زمینه معارف دینی، نگاه عمیق و جامعی به حوزه روحانیت نداشت و همین مسأله نیز مورد انتقاد استاد مطهری قرار گرفته بود.

کلید واژه‌ها: شهید مطهری، دکتر شریعتی، روحانیت، اندیشه سیاسی، معارف دینی.

مقدمه

حوزه‌های گوناگون اندیشه سیاسی استاد شهید مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی، همواره مورد بحث و جدل اندیشمندان و صاحب‌نظران مختلف بوده و در بسیاری موارد سعی شده (اغلب از سوی برخی هواداران دو متفکر) با در نظر گرفتن تضاد فکری میان آنها، این دو متفکر در دو قطب مخالف یکدیگر قرار داده شوند و لذا کمتر به وجوه تشابه و اشتراک نظر آنها پرداخته شده است. هدف نگارنده در این مقاله، علاوه بر پرداختن به اختلاف آنها و دلایل آن، بررسی تشابه دیدگاه این دو اندیشمند در حوزه روحانیت به صورت اعم و اخص است.

پیشینه تحقیق

دیدگاه شهید مطهری و دکتر شریعتی در حوزه روحانیت در بسیاری از پژوهش‌های صورت گرفته، به صورت مجزا بررسی شده و محققان، کمتر به دنبال مقایسه دیدگاه آنها بوده‌اند. بخشی از کتاب خاطرات آیت‌الله سیدحسین موسوی تبریزی که به دیدگاه مرحوم دکتر شریعتی درباره روحانیت پرداخته شده، هم‌چنین نقد تند حجت‌الاسلام روح‌الله حسینیان در کتاب *چهارده سال رقابت ایدئولوژیک در ایران (۱۳۵۶-۱۳۴۳)* که راجع به دیدگاه مرحوم دکتر شریعتی نسبت به روحانیت بوده و بر شخصی بودن دیدگاه منفی دکتر شریعتی نسبت به روحانیت تأکید کرده، گویای این حقیقت است. سیدمصطفی تاج‌زاده، مقاله‌ای به نام «استاد مطهری و روحانیت» در خصوص دیدگاه شهید مطهری به رشته تحریر درآورده، هم‌چنین در مقاله‌ای با عنوان «مشکل اصلی سازمان روحانیت» که به قلم شهید مطهری در کتاب *بجئی درباره مرجعیت و روحانیت* چاپ و منتشر گردیده، انتقادات ایشان به جامعه روحانیت منعکس شده است. محمد اسفندیاری نیز در مقاله «مطهری و شریعتی: اشتراک یا افتراق / مناسبات فکری شریعتی و مطهری» (اسفندیاری ۱۳۸۵)، سعی نموده بیشتر بر وجوه اشتراک دو متفکر تأکید کند و از اینکه عده‌ای در صدد هستند به بهانه اختلاف‌هایی که بین این دو وجود داشته، آنها را در نقطه مقابل هم قرار دهند، انتقاد کرده است. در این مقاله سعی بر این است ضمن تأکید ویژه بر وجوه تشابه و هم‌چنین ذکر دلایل اختلاف‌های میان این دو اندیشمند، اندیشه سیاسی آنها را در حوزه‌ای خاص (حوزه روحانیت)، مورد مقایسه قرار داده و تحلیل کنیم. ابتدا، نقاط اشتراک و سپس نقاط افتراق دیدگاه این

دو متفکر و در نهایت، ریشه‌های اختلاف دیدگاه آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم. خطبه‌های انقلابی شهید مطهری و دکتر شریعتی در تهییج مردم نقش بارزی ایفاء می‌کرد، به ویژه اینکه هر دو نفر مجهز به یک ابزار ویژه، یعنی رسانه «منبر» و «تریبون» بودند و از جایگاه حسینیه ارشاد، ایدئولوژی اسلامی را تبیین می‌کردند. از سوی دیگر، وجه تشابه هر دو متفکر این بود که علاوه بر خطبه و سخنرانی، نوشتار را نیز به عنوان راهکار دیگر ایدئولوژی اسلامی مدنظر قرار داده بودند و شاید مهم‌ترین اختلاف‌های دو برداشت از اسلام نیز در همین مقوله بروز می‌کرد. علی‌رغم اینکه مطهری و شریعتی هر دو یک هدف داشته و یک راه را می‌پیمودند، اما در چگونگی پیمودن این راه و رسیدن به هدف اختلاف‌هایی داشتند. مناسب است در اینجا به بخشی از نقاط اشتراک دیدگاه شهید مطهری و دکتر شریعتی اشاره کنیم:

- خرافه‌زدایی از اسلام و نقد درک عوامانه از آن و مبارزه با عوام‌زدگی؛
- معرفی اسلام به صورت مکتبی توانا و ماورای توانایی و ارزش دیگر مکتب‌ها؛
- انتقاد از جمود و قشری‌گری (تجبر، ارتجاع، بسته بودن ذهن، تنگ‌نظری و دگماتیسم)؛
- زمان‌شناسی، تبیین نسبت اسلام و شناخت عصر جدید و معرفی اسلام با عنایت به اقتضای زمان؛
- معرفی اسلام به صورت دینی اجتماعی و سیاسی، نه شخصی و فردی (که فقط ناظر به رابطه هر فرد با خداوند است)؛
- نمایش توان ظلم‌ستیزی، مبارزاتی و انقلابی اسلام؛
- نقد روحانیت سنتی؛
- عنایت به موضوع جدیدی مانند فلسفه تاریخ و اخلاق؛
- توجه به موضوع حقوق زن در اسلام؛
- نقد علمی و درک خطر مارکسیسم؛
- معرفی اسلام به عنوان دینی متین و منطقی، خردپذیر، علم‌باور، مدنی و انسانی (اسفندیاری ۱۳۸۵).

می‌توان اظهار کرد که وجه مشترک مطهری و شریعتی در این نکته نهفته است که هر دو مسلمان روشنفکر یا روشنفکر دینی بودند، یعنی در نقطه مقابل روشنفکران غیردینی و غیر روشنفکران دینی (دینداران سنتی) قرار داشتند. باید به این نکته

نیز توجه داشت که دین روشنفکرانه یا روشنفکری دینی، حد وسط بی‌دینی و دین متحجرانه (سنتی) و دینداران روشنفکر یا روشنفکران دینی در نقطه مقابل بی‌دینان و دینداران متحجر (سنتی) هستند.

اختلاف‌های مطهری و شریعتی در حوزه دین، روشنفکرانه است و در این راه و برای تحقق این هدف و از همین جا، اختلاف‌های اساسی آنها با بی‌دینی روشنفکرانه و دین سنتی روشن می‌شود. بنابراین، علی‌رغم همه اختلاف‌های موجود میان مطهری و شریعتی، آنها در یک اصل کلی و مهم، یعنی دین روشنفکرانه یا روشنفکری دینی اشتراک داشتند. اختلاف اساسی این دو نه با یکدیگر، بلکه با افرادی بود که درک سنتی از دین داشته و یا بی‌دین روشنفکر بودند. اما عجیب است که همواره از اختلاف‌های مطهری و شریعتی به ویژه از اختلاف مطهری با شریعتی سخن می‌رود، اما از اختلاف مطهری با عالمان سنتی حرفی نیست؛ حال آنکه اختلاف مطهری با عالمان سنتی از اختلاف او با شریعتی بیشتر است.

در اصل، دیدگاه مطهری و عالمان سنتی به اسلام متفاوت بود. مطهری از موضوع‌هایی سخن می‌گفت که اساساً برای عالمان سنتی مطرح نبود و دردها و دغدغه‌هایش به آنها تعلق نداشت. به بیان کوتاه اینکه، مطهری و شریعتی در دو قطب جدا نبودند، بلکه در یک قطب قرار داشتند که دین روشنفکرانه نام داشت. ممکن است این‌گونه برداشت شود که قصد نگارنده، بیان این نکته است که مطهری و شریعتی اختلافی با یکدیگر نداشتند که البته باید گفت که این برداشت صحیح نیست. این دو متفکر در عین اختلاف با یکدیگر، در یک قطب بودند. اختلاف این دو ناشی از این بود که هر دو به معنی واقعی کلمه، متفکر بودند. به اعتقاد کسانی که از نزدیک با آن دو مرحوم در ارتباط بوده و آنها را می‌شناخته‌اند، علت اصلی و اختلاف نظر اساسی در حقیقت، اختلاف نظر علمی و فکری، اختلاف نظر و برداشت از اسلام و معارف دین و... بوده است (شجاعی و میرآخوری ۱۳۷۵: ۷۹).

شهید مطهری در تاریخ ۵۶/۰۶/۲۳ در بیانیه‌ای مشترک با مهندس بازرگان درباره دکتر شریعتی چنین می‌گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين، نظر به اینکه مسائل مربوط به مرحوم دکتر شریعتی مدتی است موضوع جنجال و اتلاف وقت طبقات

مختلف و موجب انصراف آنها از مسائل اساسی و حیاتی و وسیله بهره‌برداری افراد و دستگاه‌های مغرض گردیده است، اینجانبان تبادل نظر در این مسائل را ضروری دانستیم و در پی یک سلسله مذاکرات به این نتیجه رسیدیم که تا حدود زیادی وحدت نظر داریم و با توجه به اینکه بیشترین افرادی که دچار این سردرگمی و بیهوده‌کاری هستند، از قشر حقیقت‌طلبند، وظیفه شرعی دانستیم عقاید و نظریات مشترک خود را در این زمینه، نخست به طور اجمال و سپس به طور تفصیل به اطلاع عموم و به ویژه این قشر برسانیم. ... آنچه درباره آن مرحوم شایع است، یا مربوط است به جنبه گرایش‌هایش و یا به استنباطها و اظهارنظرهایش در مسائل اسلامی که در آثار و نوشته‌های او منعکس است. اینجانبان که علاوه بر آشنایی با آثار و نوشته‌های مشارالیه با شخص او فی‌الجمله معاشرت داشتیم، معتقدیم نسبت‌هایی از قبیل سنی‌گری و وهابی‌گری به او بی‌اساس است و او در هیچ یک از مسائل اصولی اسلام از توحید گرفته تا نبوت، معاد، عدل و امامت گرایشی غیر اسلامی نداشته است، ولی نظر به اینکه تحصیلات عالی و فرهنگ او غربی بوده و هنوز فرصت و مجال کافی نیافته بود در معارف اسلامی مطالعه وافیه داشته باشد، تا آنجا که گاهی از مسلمات قرآن، سنت، معارف و فقه اسلامی بی‌خبر می‌ماند، هر چند با کوشش زیاد به تدریج بر اطلاعات خود در این زمینه می‌افزود، در مسائل اسلامی (حتی در مسائل اصولی) دچار اشتباهات فراوان گردیده است که سکوت در برابر آنها ناروا و نوعی کتمان حقیقت... از این رو، باتوجه به استقبال فراوان جوانان به کتب مشارالیه و اینکه خود او در اواخر عمر در اثر تذکرات متوالی افراد بی‌غرض و بالا رفتن سطح مطالعات خودش متوجه اشتباهات خود شد و به یکی از نزدیکانش وکالت تام برای اصلاح آنها داد... (اخوین ۱۳۷۰: ۳۸).

هم‌چنین، شهید مطهری در نقد کتاب *اسلام‌شناسی* دکتر شریعتی که می‌توان آن را ریشه تمام آثار او دانست، چنین نوشته است:

این جزوه مانند غالب نوشته‌های نویسنده از نظر ادبی و هنری اعلی است و از نظر علمی متوسط است و از نظر فلسفی کمتر از متوسط و از نظر دینی و اسلامی صفر است (رحمتی ۱۳۹۵: ۳۴).

ناگزیر برای پی بردن به منشأ اختلاف فکری این دو متفکر، شمه‌ای از زندگی علمی آنها را از نظر می‌گذرانیم. دکتر علی شریعتی، تحصیلات دینی مشخصی نداشت. لیسانس ادبیات را از دانشگاه مشهد و دکترای جامعه‌شناسی را از دانشگاه‌های اروپا دریافت کرد. از فلسفه اطلاع چندانی نداشت و آگاهی‌اش از معارف دین در سطح قرار داشت. فکر او علمی (به معنای دانش تجربی) بود، لذا درصدد بود، قضایای تجربه‌پذیر و کمیت‌بردار را دنبال کند. شهید مطهری، دارای عمق معلومات دینی بسیار گسترده که با فقه، اصول، حدیث، تفسیر، فلسفه و کلام زندگی کرده بود، ولی در مقابل از ایسم‌های غربی (مکاتب غربی) در سطح دکتر شریعتی اطلاع نداشت (سروش ۱۳۸۶: ۱۱۳).

باید به این نکته توجه داشت که هر فردی برای اظهار نظر در هر موضوعی، ناگزیر از دانش تخصصی خود استفاده کرده و از همان زاویه به بررسی مسأله می‌پردازد. آیت‌الله خامنه‌ای درباره تفاوت دیدگاه شهید مطهری و دکتر شریعتی می‌فرماید:

آقای مطهری به مسائل فکری و فلسفی و اعتقادی می‌پرداخت. مرحوم شریعتی به مسائل اجتماعی و به آنچه که به جریان‌های موجود در جامعه نظر داشت، بیشتر اهمیت می‌داد، کتاب‌های هر کدام از ایشان، نشان دهنده این تفاوت است. مسأله دیگر این است که وقتی این دو جریان پیش رفتند و هر کدام به نقطه تعیین کننده‌ای رسیدند، معلوم شد که درباره پاره‌ای از مبانی با هم اختلاف نظر دارند، یعنی مرحوم مطهری طرفدار مراجعه و استنباط از منابع ناب اسلامی، کتاب و سنت بود و صددرصد به این معتقد بود که بایستی ما تفکرمان را از کتاب و سنت بگیریم، در حالی که مرحوم شریعتی، تحت تأثیر بسیاری از افکار برون دینی زمان خودش قرار داشت و آن افکار در برداشت‌های اسلامی‌اش اثر می‌گذاشت (پیرهادی ۱۳۸۵: ۲۶-۲۵).

باید به این نکته توجه داشت که هرگز، دو متفکر کاملاً هم نظر و همفکر را نمی‌توان یافت، که اگر دو متفکر ادعای هم‌فکری داشته باشند، یا شوخی می‌کنند و یا اینکه یکی از آنها با مغز دیگری فکر کرده و در واقع از آن تقلید می‌کند. دو متفکر، واقعاً دو

فکر و ده‌ها متفکر نیز بدون مبالغه، ده‌ها فکر دارند. شمس تبریزی در این باره می‌گوید:
 آورده‌اند که دو دوست مدت‌ها با هم بودند، روزی به خدمت شیخی
 رسیدند، شیخ گفت: چند سال است که شما هر دو هم صحبت هستید؟
 گفتند: چندین سال. گفت: هیچ میان شما در این مدت منازعتی بود؟
 گفتند: نه، الا موافقت، گفت: بدانید که شما به نفاق زیستید (موحد
 ۱۳۷۷: ۲۷۳).

سیدابن طاووس در کتاب *کشف المحجّه* می‌گوید:

قطب راوندی رساله‌ای تالیف کرده است دربارهٔ اختلافات شیخ مفید و
 سید مرتضی، و در آن نود و پنج اختلاف میان این دو را و آن هم فقط
 در اصول اعتقادات برشمرده است. فراتر از این، وی در پایان این رساله
 می‌گوید: اگر همهٔ مسائلی را که در آن اختلاف کرده‌اند، استقصاء کنم،
 کتابی مفصل می‌شود (سیدابن طاووس ۱۳۷۴: ۲۹).

نکته قابل تأمل اینجاست که این دو اندیشمند شیعه (شیخ مفید و سیدمرتضی)
 که دربارهٔ وجود اختلاف میان آنها هیچ تصویری نداریم، حداقل در نود و پنج مسأله،
 آن هم فقط در اصول عقاید با یکدیگر اختلاف داشتند. اما به گمان نویسنده، شهید
 مطهری و دکتر شریعتی از اصول و فروع دین تا مسائل غیردینی، این اندازه با یکدیگر
 اختلاف ندارند. شاهد مدعا اینکه استاد مطهری در اعلامیه‌ای رسمی که دربارهٔ دکتر
 شریعتی منتشر کرد، می‌گوید: او در هیچ یک از مسائل اصولی اسلام، از توحید گرفته
 تا نبوت، معاد، عدل و امامت، گرایش غیراسلامی نداشته است (جمعی از نویسندگان
 ۱۳۷۰: ۷۹-۷۸).

غیر از شیخ مفید و سیدمرتضی، امام سجاد^(ع) در مورد ابوذر غفاری و سلمان فارسی
 فرمودند: «والله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله: به خدا سوگند که اگر ابوذر
 می‌فهمید که در قلب سلمان چه می‌گذرد، او را می‌کشت (صفا ۱۴۰۴: ۲۵).

از این حدیث، به اختلاف‌های بسیاری میان ابوذر غفاری و سلمان فارسی پی
 می‌بریم، اختلاف‌هایی اساسی که اگر ابوذر از آنها اطلاع داشت، زنده بودن سلمان را
 تاب نمی‌آورد. با وجود این، ابوذر و سلمان را دو مسلمان شیعه و از اصحاب خاص
 پیامبر^(ص) برشمرده و آنها را از هم جدا نمی‌کنیم. علی‌رغم آن همه اختلاف میان شیخ
 مفید و سید مرتضی و ابوذر و سلمان، قطب‌بندی میان آنها درست نیست، چون هر

دو به دنبال یک هدف بوده و یک مسیر را طی می‌کردند. با صحبت از اختلافات شهید مطهری و دکتر شریعتی در جامعه، قطب‌بندی کاذب مطهری و شریعتی ایجاد می‌شود و با بزرگنمایی و تشدید اختلاف‌های این دو متفکر، بر تعداد اختلاف‌های آنها می‌افزایند. چنین به نظر می‌رسد که در روزگار فعلی به یک فارابی نیازمندیم تا همانگونه که او با نگارش کتاب *الجمع بین رایي الحكميين* به جمع افکار افلاطون و ارسطو پرداخت، این فارابی زمان ما نیز، به اشتراکات و مناسبات فکری شهید مطهری و دکتر شریعتی بپردازد و هماهنگی این دو را نشان دهد.

شهید مطهری و دکتر شریعتی بیش و پیش از آنکه با هم اختلاف داشته باشند، هر دو با سنت‌گرایان اختلاف نظر داشتند. متأسفانه کسانی که از اختلاف این دو متفکر صحبت می‌کنند، می‌کوشند شهید مطهری را سنت‌گرا معرفی کرده و اختلاف با دکتر شریعتی را، اختلاف بین سنت‌گرایی و نوگرایی بنامند.

به یاد بیاوریم که یکی از عالمان سنتی در قم، کتابی با عنوان *الحجاب فی الاسلام* در رد کتاب *مسئله حجاب* از استاد مطهری نوشت و باز نباید فراموش کنیم که یکی از همان علمای سنتی نزد امام خمینی^(۵) در نجف اشرف رفته و به ایشان گفته بود: کتاب *مسئله حجاب*، زنان باحجاب تهران را بی‌حجاب کرده است و از ایشان خواسته بود بر علیه این کتاب اقدام کنند. هم‌چنین از یاد نبریم که نظر استاد مطهری درباره عوام‌زدگی روحانیت، روحانیت عوام‌زده را چنان هراسان کرد که یکی از بزرگان اجازه نداد تا استاد مطهری با وی دیدار کند. علی‌رغم فراوانی این مثال‌ها در اختلاف استاد مطهری با عالمان سنتی، به آنها هیچ اشاره‌ای نمی‌شود؛ در مقابل، با صحبت از اختلاف‌های شهید مطهری و دکتر شریعتی، به مخاطب چنین القا می‌شود که آنها در دو قطب بودند. از این نمونه قطب‌بندی‌های کاذب در جامعه ما فراوان است (اسفندیاری ۱۳۸۵).

همان‌طور که استاد مطهری و دکتر شریعتی با هم اختلاف داشتند، مهندس بازرگان، دکتر شریعتی، سروش و دکتر مطهری نیز با یکدیگر در اختلاف بودند. شاید اختلاف مهندس بازرگان و سروش با دکتر شریعتی، بیش از اختلاف استاد مطهری و دکتر شریعتی هم بوده، اما با کمال تأسف و تعجب، اختلاف استاد مطهری و دکتر شریعتی چنان بزرگ نشان داده می‌شود که گویا در دو قطب مقابل هم هستند و با یکدیگر تضاد آشتی‌ناپذیر دارند. در مقابل، اختلاف بازرگان، شریعتی و نیز سروش و

شریعتی همواره به صورتی معقول و منطقی مطرح شده و آنها را در مقابل هم قرار نداده‌اند (اسفندیاری ۱۳۸۵).

باید به این نکته نیز اشاره کرد که عده‌ای از استاد مطهری، حجابی برای دکتر شریعتی و عده‌ای از دکتر شریعتی، حجابی برای استاد مطهری ساخته‌اند. برخی با دیدن مطهری، از دیدن شریعتی محروم مانده و برخی با دیدن شریعتی، از مطهری دور مانده‌اند. ظرف وجودی این تنگ‌نظران به حدی کوچک است که فقط گنجایش یک نفر را دارد، مطهری یا شریعتی! پست‌تر کسانی هستند که استاد مطهری را بهانه مبارزه با دکتر شریعتی قرار داده‌اند و دکتر شریعتی را دلیلی بر مبارزه با استاد مطهری. این بهانه‌جویان، نه مطهری و نه شریعتی را، بلکه مبارزه با مطهری و شریعتی را می‌خواهند (همان‌گونه که اعضای گروهک تروریستی فرقان با تبعیت از چنین تفکر خامی، دست به ترور استاد مطهری زدند).

هم‌چنین به این مورد نیز پردازیم که شهید مطهری و دکتر شریعتی نه تنها با یکدیگر مناسبات فکری داشتند، بلکه دکتر شریعتی بر استاد مطهری نیز تأثیر گذاشت و با این تأثیرگذاری او را به خود نزدیک‌تر کرد. چنانکه می‌دانیم، استاد مطهری نخست متکلم و فلسفه‌پرداز بود و اغلب دغدغه مسائل کلامی و فلسفی را داشت. هم‌چنین به لحاظ روحیه و شخصیت، بیشتر درون‌گرا بود و شاید همین درون‌گرایی‌اش، سائق او به مباحث ذهنی و انتزاعی بود. وی در سرآغاز یکی از آثار خود اشاره می‌کند که از ۱۳ سالگی چنان دلمشغولی به متافیزیک داشت که فیزیک را نمی‌توانست تحمل کند و میل شدیدی به تنهایی موجب شده بود که حجره و هم‌حجره را ترک کرده به نیم‌حجره‌ای دخمه‌مانند پناه ببرد. وی اضافه می‌کند که از همان آغاز، فیلسوفان، عارفان و متکلمان را برتر از دیگر اصناف دانشوران می‌دانست (مطهری ۱۳۷۰: ۴۴۱).

شهید مطهری سرانجام به سبب اختلاط با دکتر شریعتی و مطالعه آثار وی، از مباحث کلامی و فلسفی به مسائل اجتماعی و عصری گرایش پیدا کرد و مصلحان اجتماعی را بر همگان برتری داد. وی که قبلاً گفته بود از آغاز طلبگی، فیلسوفان، عارفان و متکلمان برایش عظیم‌تر از دیگران بود، سرانجام به این نتیجه رسید که مصلحان اجتماعی از آنها نیز عظیم‌ترند. وی در این باره می‌گوید:

امروز کلمه مصلح و اصلاحات در میان ما شایع است. مرحوم سید جمال اسدآبادی یک فرد مصلح است. مصلح، شأن و اهمیت بیشتری از عالم،

مجتهد، فیلسوف، منجم، ریاضیدان و غیره دارد... در اینکه اجتماعات نیازمند به مصلحین هستند، بیش از اینکه به هر طبقه دیگر نیازمند باشند، سخنی نیست (مطهری ۹۴: ۱۳۸۲).

دیدگاه دکتر شریعتی در حوزه روحانیت

دیدگاه شریعتی نسبت به روحانیت، یکی از موضوع‌های مهم و مطرح پیرامون شریعتی‌شناسی به شمار می‌رود، زیرا هم مسأله‌ای بسیار مهم است و هم در طول زمان، از نگاه و نگرش ایشان نسبت به روحانیت، تفسیرهای افراطی - تفریطی و استفاده‌های گزینشی شده است.

در یک نگاه کلی و با توجه به مجموعه بحث‌های دکتر شریعتی پیرامون روحانیت، زمینه‌های مختلف مسیر تحول و تطور اندیشه‌های او به دست می‌آید. دیدگاه شریعتی در مورد روحانیت بسیار متناقض و متأثر از نگاه وی به اسلام و تشیع است. او به تشیع، نگاه خاصی از زاویه انقلابی دارد؛ به گونه‌ای که ماهیت تشیع را انقلاب و مخالفت با وضع موجود دانسته که این نگاه، برخاسته از نگرش مارکسیستی به دین است. بر این اساس، دکتر شریعتی روحانیتی را می‌پذیرد که همواره دیدگاه مخالف با وضع موجود داشته باشد و در راستای تفکر اسلام و تشیع انقلابی حرکت کند و بر پایه چنین نگاهی به اصلاح روحانیت و مرزبندی بین روحانیت اصیل و روحانیت غیراصیل می‌پردازد؛ ولی در نهایت این بیراهه، به طرح نوعی اسلام‌شناسی منهای روحانیت منجر می‌شود. حرکتی که پیش از آن در نهضت آزادی و پس از آن در مجاهدین خلق (منافقین) تجربه شد. تأسیس نوعی اسلام‌شناسی نوین، تحت عنوان برداشت‌های ما، کاری بود که پس از آن گروه‌های زیادی به آن روی آوردند (جعفریان ۱۳۹۲: ۵۱۲-۵۱۱). وی در حالی که در یک جا می‌گوید:

اکنون خوشبختانه همان‌طوری که دکتر مصدق، تز اقتصاد منهای نفت را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی‌ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری و سابق آزاد سازد، تز اسلام منهای آخوند در جامعه تحقق یافته است و این موفقیت موجب شده است که اسلام از چهارچوب تنگ قرون وسطایی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینش متحجر... آزاد شده است (شریعتی ۱۳۷۷: ۱۰۸).

در نقطه مقابل، در مواردی به دفاع جانانه از روحانیت پرداخته که انسان از قضاوت در می‌ماند. به عنوان نمونه:

بزرگترین پایگاهی که می‌توان امیدوار بود که توده‌ها را آگاه کند، اسلام راستین را به مردم ارائه دهد و در بیداری افکار عمومی به خصوص متن توده‌ها، نقش مؤثر و نجات‌بخش را ایفا نماید، در احیای روح اسلام، ایجاد نهضت آگاهی‌دهنده و حرکت بخشنده اسلامی، عامل نیرومند و مقتدری باشد، همین پایگاه طلبه، حوزه و حجره‌های تنگ و تاریکی است که از درون آن سید جمال‌الدین‌ها بیرون آمده‌اند (شریعتی ۱۳۵۶: ۱۹۵).

هم‌چنین می‌گوید:

دفاع، جانبداری و نگاهداری از این جامعه علمی (روحانیت)، نه تنها وظیفه هر مسلمان مؤمن است، بلکه از آنجا که آخرین و تنها سنگری که در برابر هجوم استعمار فرهنگی غرب ایستادگی می‌کند، وظیفه هر روشنفکر مسئول است و لو معتقد به مذهب نباشد (شریعتی ۱۳۵۶: ۱۹۱).

او در جای دیگری اظهار می‌دارد:

من به عنوان کسی که رشته کارش تاریخ و مسائل اجتماعی است، ادعا می‌کنم که در تمام این دو قرن گذشته، در زیر هیچ قرارداد استعماری، امضای یک آخوند نجف‌رفته نیست، در حالی که در زیر همه این قراردادهای استعماری، امضای آقای دکتر و آقای مهندس فرنگ‌رفته هست (باعث خجالت بنده و سرکارها)، این یک طرف قضیه، از طرف دیگر، پیشاپیش هر نهضت ترقی‌ضداستعماری در این کشورها همواره و بدون استثناء، قیافه یک یا چند عالم راستین، اسلامی و به خصوص شیعی وجود دارد (شریعتی ۱۳۵۶: ۲۴۴-۲۳۴).

به هر حال، قضاوت و اظهارنظرهای دکتر شریعتی در حوزه روحانیت آنقدر متناقض است که جمع میان آنها بسیار دشوار به نظر می‌رسد و همین امر، سبب برداشتهای متفاوت از سخنان و اظهارنظرهای او شده؛ اما می‌توان تا حدودی به درک و دریافت مرحوم شریعتی نسبت به روحانیت دست یافت. البته ممکن است در این زمینه برداشتهای یک‌سونگرانه‌ای نیز از گفته‌های دکتر شریعتی صورت پذیرد؛ اما لازم است دانشگاهیان و فرهیختگان جامعه با نگاهی فراگیر و به دور از دسیسه‌های

اختلاف‌افکنان، با برداشت مثبت و سازنده اجازه ندهند گفته‌های جسته و گریخته دکتر شریعتی درباره روحانیت، به عنوان یک راهبرد بر علیه نهاد روحانیت اصیل و دلسوز اسلام به کار گرفته شود. همان‌گونه که گفته‌های ضد روشنفکری دکتر شریعتی نیز، نباید به چماقی بر علیه دانشگاهیان مسئولیت‌پذیر تبدیل شود. به نظر می‌رسد که دکتر شریعتی، منتقد روحانیت بود، نه منکر آنها، یعنی معتقد به منتقد بود؛ لذا باید بین نقد روحانیت و نفی روحانیت تفکیک قائل شد. دکتر شریعتی روحانیت‌شناسی کرد، نه روحانیت‌ستایی و نه روحانیت‌ستیزی، اگرچه ممکن است نقدهایی بر روحانیت‌شناسی ایشان نیز وارد باشد. تز دکتر شریعتی پیرامون روحانیت، تز اسلام منهای روحانیت مطلق نبود، بلکه اسلام به اضافه روحانیت آگاه، متعهد، مجاهد و فداکار و عالمان و عاملان دینی بود. به عبارت بهتر، تز ایشان، اسلام منهای روحانیت متحجر و غیر آشنا به زمان، سیاست و اجتماع بود. به تعبیر استاد محمدرضا حکیمی، دکتر شریعتی روحانیت را به سه بخش تقسیم می‌کرد:

۱- گروهی که از اهلیت لازم در حوزه دین و دینداری برخوردار نبوده، به جای خدمت به دین خیانت کرده، از دین برای دنیا و از شریعت برای معیشت استفاده می‌کنند و منظوری جز تأمین زندگی ندارند.

۲- گروهی که دارای اهلیت علمی و فضل و دانش هستند، اما به زمان و سیاست و تحلیل اجتماعی آگاهی ندارند. دکتر شریعتی آنها را نیز برای تبلیغ و نشر اسلام در جهان امروز توانمند نمی‌داند.

۳- گروهی که دارای صلاحیت کافی و اهلیت علمی و عملی هستند، عالمان مجاهد و آگاه به زمان و فداکار وارسته هستند و از فکر و زبان نوآمد با پشتوانه‌های عمیق دینی و معرفت اسلامی برای تبلیغ و تحلیل اسلام در جهان جدید برخوردارند (حیدری، اسفندیاری، حکیمی ۱۳۹۱: ۴۱۹-۴۱۸).

دکتر شریعتی درباره دیدگاه خود در خصوص روحانیت و قضاوت‌هایی که در این باره صورت می‌گرفت، چنین می‌گوید:

اینکه من با روحانیت مخالفم، تهمتی است که همان اندازه بی‌پایه است که پیش از این شایع کرده بودند که با تشیع مخالفم! من چنان که بارها گفته‌ام، دفاع از اصالت جامعه علمی شیعه، حتی در مسئولیت

هر روشنفکری است که با استعمار فرهنگی غرب در مبارزه است و لو از نظر اعتقادی یک احساس مذهبی نداشته باشد (شریعتی ۱۳۹۳: ۷۴۹).

در جای دیگری نیز بیان می‌کند:

مخالفان و دست‌های مرموز، به انواع و اقسام حيله‌ها، گاه عمیق و گاه، خیلی وقیحانه و رسوا به عنوان دفاع از روحانیت، دفاع از علمای مذهب... می‌کوشند تا به انواع حيله‌ها، ما را به عنوان عده‌ای یا فرد و افرادی که با روحانیت مخالفند، جلوه بدهند و به این عنوان حمله می‌کنند و هدفشان اینست که ما را وادارند تا به عنوان دفاع از خود به روحانیت حمله کنیم (شریعتی ۱۳۹۴: ۹۱-۹۰).

دیدگاه شهید مطهری در حوزه روحانیت

از نظر مطهری، سرنوشت جمهوری اسلامی و نوع و نتیجه چالش‌های فکری و فرهنگی جامعه، به اندیشه و عملکرد اندیشمندان مسلمان، به ویژه روحانیون وابسته بوده و تحلیل و بررسی سازمان روحانیت و نقد آن، نشانه‌ی علاقه به این نهاد و امری مفید، بلکه لازم می‌باشد. هر جامعه‌ای یک نوع آفت مخصوص به خود دارد و آفت عوام‌زدگی، جامعه روحانیت را از پای درآورده و فلج کرده است و در اثر این آفت، نمی‌تواند چنان که باید پیشرو باشد. روحانیت با توجه به پیروزی انقلاب و عرضه افکار، باید با برنامه‌ریزی دقیق و منظم، ده‌ها برابر گذشته خود را تجهیز و تقویت نماید. روشنفکر ایرانی به توهم اینکه مذهب در اروپای امروز، نقشی ندارد و نقش خود را در گذشته ایفاء کرده، نقش مذهب را در ایران نیز تمام شده تلقی می‌کند؛ البته نه ایران اروپا و نه اسلام، مسیحیت است. بقا و دوام روحانیت و موجودیت اسلام به این است که زعمای دین، ابتکار اصلاحات عمیقی که امروز ضروری تشخیص داده می‌شود، در دست بگیرند. امروز، این ملت تشنه اصلاحات ناپسامانی‌هاست و فردا تشنه‌تر خواهد شد. از طرفی، مدعیان اصلاح‌طلبی که بسیاری از آنها علاقه‌ای به دیانت ندارند، زیادتند و در کمین احساسات نو و بلند این ملت هستند. اگر روحانیت به این احساسات، پاسخ مثبت ندهند، به سوی آن قبله‌های نوظهور متوجه خواهند شد (تاج‌زاده ۱۳۸۴: ۲۶۳-۲۶۲).

از نظر شهید مطهری، روحانیت جایگزین ندارد و قدرت و نفوذ آن به این جهت است که ندای دعوت روحانیت از اعماق روح فرهنگ و تاریخ پرافتخار حیات و حماسه

می‌باشد، زیرا انعکاس همان فریاد در حرا، مکه، مدینه و احد؛ یعنی صدای حیات‌بخش دعوت به جهاد، عزت و قدرت که در گوش تاریخ پر از حماسه اسلام، طنین افکنده است. از نگاه ایشان، اصلاح و ترقی کشور و جاده تعالی، علم و صنعت و راه حریت و آزادی‌خواهی این است که از احساسات مردم درباره حسین بن علی^(ع) که حقیقت دارد، استفاده کنیم.

استاد مطهری با تکیه بر نقاط مثبت نظام پژوهشی - آموزشی - تبلیغی، از عضویت در نهاد روحانیت به خود می‌بالید و هم‌زمان با تأکید بر مبارزه با نقاط منفی نظام حوزوی، هر مسأله را در جای خود مهم می‌دانست؛ هم‌چنین بر اصلاح نهاد دین، بیش از ظهور زعمای بزرگ اصرار داشت. ایشان درباره تجربه تلخ گسترش مادی‌گری به علت عملکرد روحانیت کاتولیک، بارها به اندیشمندان مسلمان هشدار داده و با اشاره به خطراتی که از ناحیه کلیسا و خطاهایی که در کلیسا اتفاق می‌افتد، در مقابل عکس‌العمل مردم در برابر این روش را نیز یادآور می‌شود. منظور ایشان از اقتدار روحانیت؛ یعنی نفوذ معنوی و حکومت بر دل‌ها، عقل‌ها و ارتباط نزدیک با مردم. به همین دلیل به تصریح شهید مطهری، روحانیت شیعه با اینکه کمتر از روحانیت اهل سنت درباره اصلاحات نظریه‌پردازی کرده و طرح‌های اصلاحی ارائه داده است، اما به مراتب بیشتر، مردم را در برپایی نهضت‌های اصلاحی، بسیج نموده و آنها را رهبری کرده است (تاج‌زاده ۱۳۸۴: ۲۶۳).

استاد شهید مطهری در مورد روحانیت می‌فرماید:

کسانی که آرزوی اعتلای دین مبین اسلام را در سر دارند و درباره علل ترقی و انحطاط مسلمین در گذشته دور و نزدیک می‌اندیشند، نمی‌توانند درباره دستگاه رهبری آن، یعنی سازمان مقدس روحانیت نیندیشند و آرزوی ترقی و اعتلای آن را در سر نداشته باشند و از مشکلات و نابسامانی‌های آن رنج نبرند. زیرا، قدر مسلم این است که هر گونه صلاح و اصلاحی در کار مسلمین رخ دهد، یا باید مستقیماً به وسیله این سازمان که سمت رسمی رهبری دینی مسلمین را دارد صورت بگیرد، یا لاقلاً این سازمان با آن هماهنگی داشته باشد. اگر به فرض، حرکتی اصلاحی و دینی از ناحیه فرد یا افرادی آغاز گردد و سازمان روحانیت آمادگی و هماهنگی نداشته باشد، گمان نمی‌رود موفقیت زیادی نصیب گردد. از خصوصیات دین مقدس اسلام این

است که مسئولیت مشترک به وجود آورده است. همه مسئول حفظ و رعایت و راهنمایی و هدایت یکدیگرند، هر کس که خود را در برابر اسلام مسئول می‌شمارد، خود به خود نسبت به سازمان رهبری آن احساس مسئولیت می‌کند. برخی اندیشمندان اجتماعی ما به واسطه عدم علاقه و اعتقاد، ممکن است هیچ‌گاه درباره سازمان روحانیت و مشکلات آن و راه حل آنها نیندیشیده باشند،... اما علاقمندان روشن‌اندیش اسلام، یکی از مهم‌ترین موضوعات که فکر آنها را به خود مشغول می‌دارد، همین موضوع است. این بنده که همه افتخارش این است که در سلک این طبقه است و خوشه‌چینی از این خرمن به شمار می‌رود و در خانواده‌ای روحانی رشد و نمو یافته و در حوزه‌های علوم دینی عمر خویش را به سر برده، تا آنجا که به یاد دارد، از وقتی می‌توانسته اندکی در مسائل اجتماعی بیندیشد، در اطراف این موضوع فکر می‌کرده است (مطهری ۱۳۶۸: ۲۸۶-۲۸۵).

ایشان در همین ارتباط، انتقاداتی را متوجه سازمان روحانیت به ویژه بخشی از جامعه روحانیت سنتی می‌دانند و موضوع عوام‌زدگی یکی از مهم‌ترین انتقادات شهید مطهری در این زمینه است که به آن عنایت ویژه دارد. او در همین رابطه بیان می‌کند: آفتی که جامعه روحانیت ما را فلج کرده و از پا در آورده است، عوام‌زدگی است. عوام‌زدگی از سیل‌زدگی، زلزله‌زدگی، مار و عقرب‌زدگی بالاتر است (مطهری ۱۳۶۸: ۲۹۹).

برای درک و فهم میزان اهمیت این اشکال و معضل، حتماً توجه به توضیحات ذیل آن لازم است و صرف خواندن تیتراژ آن کفایت نمی‌کند. در یک استدلال ساده و قابل فهم می‌گوییم که اگر عوام‌زدگی در روحانیت وجود داشته باشد، سبب خواهد شد روحانیت به جای آنکه در پی حق و عمل به آموزه‌های حقیقی الهی باشد، در پی مردم عوام باشد، و به جای آنکه کلام خدا را در نظر بگیرد و برای مردم بیان کند، آنچه را که مردم عوام می‌پسندد در نظر بگیرد و برای دیگران بیان کند. تأثیر این مسأله آنکه هیچ‌گاه اصلاح و پیشرفت صورت نخواهد گرفت، حرف جدیدی بیان نخواهد شد و باب انحراف، تحریف، بدعت و تبدیل مفاهیم دینی باز خواهد شد. شهید مطهری در این باره می‌گوید:

روحانیت ما در اثر آفت‌زدگی نمی‌تواند چنان‌که باید، پیش‌رو باشد و از جلوی قافله حرکت کند و به معنی صحیح کلمه، هادی قافله باشد، مجبور است در عقب قافله حرکت کند (مطهری ۱۳۶۸: ۲۹۹).

از نظر شهید مطهری، عوام‌زدگی منشأ مشکلات و معضلات بزرگ، مهم و بسیار خطرناک از جمله کتمان حقایق و عدم اصلاح و اتخاذ روش و منش غیرعقلانی به شمار می‌رود. در همین زمینه اشاره می‌کند:

حکومتِ عوام، منشأ رواج فراوان ریا و مجامله و تظاهر و کتمان حقایق و آرایش قیافه و پرداختن به هیکل و شیوع عناوین والقب بالابلند در جامعه روحانیت ما شده که در دنیا بی‌نظیر است. حکومت عوام است که آزادمردان و اصلاح‌طلبان روحانیت ما را دل‌خون کرده و می‌کند (مطهری ۱۳۶۸: ۳۰۰).

شهید مطهری در جای دیگری آورده است:

روحانیت عوام‌زده ما چاره‌ای ندارد از اینکه آن‌گاه که مسأله‌ای اجتماعی می‌خواهد عنوان کند، به دنبال مسائل سطحی و غیر اصولی برود و از مسائل اصولی صرف نظر کند و یا طوری نسبت به این مسائل اظهارنظر کند که با کمال تأسف علامت تأخر و منسوخیت اسلام به شمار رود و وسیله به دست دشمنان اسلام بدهد (مطهری ۱۳۶۸: ۳۰۰-۲۹۹).

هم‌چنین، عوام‌زدگی مانع ارائه درست اسلام و تحقق هدف اصلی و کارویژه نهایی حوزه‌های علمیه است، چون در اثر این آفت، آنها که حرف حق را در این راه می‌دانند سکوت کرده و موافق طبع دیگران حرکت می‌کنند. شهید مطهری در این باره می‌گوید: افسوس که این آفت عظیم دست و پاها را بسته است و اگر نه کاملاً روشن می‌شد که اسلام در هر عصر و زمانی واقعاً تازه است ... معلوم می‌شد که حتی عمیق‌ترین سیستم‌های اجتماعی قرن ما قادر نیست با آنچه اسلام آورده رقابت کند. روحانیت عوام‌زده ما چاره‌ای ندارد از اینکه همواره سکوت را بر منطق، سکوت را بر تحرک، نفی را بر اثبات ترجیح دهد، زیرا موافق طبیعت عوام است (مطهری ۱۳۶۸: ۳۰۰).

البته باید این نکته را مدنظر قرار داد که استاد مطهری پس از بیان اهمیت مقوله عوام‌زدگی، آن را معلول نظام مالی می‌داند:

در حال حاضر، جریان سهم امام شبیه اینست که به عنوان مثال، دولت مالیاتی برای تأمین زندگی فرهنگیان وضع کند و خود آنها را مأمور کند که با جلب نظر و تحبیب مردم، این بودجه را وصول کنند و هرکس به هر اندازه می‌تواند از مردم بگیرد، لکن وجداناً وظیفه دارد که اضافه بر احتیاجات شخصی خود را به دیگران بدهد. بدیهی است که در این صورت وضع فرهنگ و تعلیم و تربیت به چه صورتی در می‌آید. آن معلمین بچه‌ها را طوری تعلیم و تربیت می‌کنند که پسند خاطر اولیای اطفال که نوعاً عوام هستند قرار گیرد. این روش عمل سبب می‌شود که عوام‌فریبان آنها جلو بیفتند و صاحب‌نظران و اصلاح‌طلبان فرهنگی حذف شوند. بازار ریاکاری و معامله و کتمان حقایق و ظاهرسازی و بالاخره همه‌معایی که با جلب عوام بستگی دارد در میان آنها رایج گردد. این روش عمل سبب می‌شود که معلم به اولیای اطفال به چشم یک مستغل بنگرد و همه‌تدابیری که یک صاحب‌ملک یا صاحب کارخانه‌ای در بهره‌برداری برای سود بیشتر به کار می‌برد، او نیز در مورد اولیای دانش‌آموزان به کار ببرد. هم مفاسد جلب عوام ایجاد خواهد شد، از قبیل ریا و ظاهرسازی و کتمان حقایق و گدامسلکی، و هم مفاسد تقسیم نشدن عادلانه ثروت از قبیل کینه‌ها، دشمنی‌ها، عقده‌ها و بدبینی‌ها. بودجه روحانیت ما عیناً چنین حالتی را دارد (مطهری ۱۳۶۸: ۳۰۵-۳۰۴).

از نظر مطهری، مسأله مالی اساسی‌ترین آسیب حوزه‌های علمیه و روحانیت است: مهم‌ترین نقضی که در دستگاه رهبری دینی ما فعلاً به وجود آمده، مربوط به بودجه، معاش، نظام مالی و طرز ارتزاق روحانیون است (مطهری ۱۳۶۸: ۲۸۹).

به عقیده او، صحت و سلامت این ماده می‌تواند با اعطای والاترین قدرت به روحانیت، مشکلات دیگر را حل کند:

این ماده، بهترین ضامن قدرت و استقلال سازمان روحانیت است (مطهری ۱۳۶۸: ۲۸۱).

و نقصان و ضعف آن نیز می‌تواند علت‌العلل دیگر مشکلات و ام‌الفساد باشد:

علت اصلی و اساسی نواقص و مشکلات روحانیت، نظام مالی و طرز ارتزاق روحانیون است (مطهری ۱۳۶۸: ۲۸۹).
نامنظمی و بی‌برنامگی، یکی دیگر از ایرادهای مورد توجه شهید مطهری به شمار می‌رود:

تأثیر و اهمیت سازمان و تشکیلات و رژیم اجتماعی از تأثیر و اهمیت زعماء بیشتر است، در درجه اول باید درباره سازمان صالح اندیشید و در درجه دوم درباره زعمای صالح. اگر نظام صالح بود، کمتر فرد ناصالح قدرت تخطی دارد و اگر ناصالح بود، فرد صالح کمتر قدرت عمل و اجرای منویات خود را پیدا می‌کند و احیاناً منویات و افکار خود را می‌بازد و هم‌رنگ سازمان می‌شود (مطهری ۱۳۶۸: ۲۸۱).
مشکل دیگر، ترجیح سکوت و سکون بر اقدام و حرکت است:

زعمای صالح و روشنفکر ما همین که در رأس کارها قرار می‌گیرند، قدرت اصلاح از آنها سلب می‌گردد و مثل اینست که اندیشه‌های قبلی خود را فراموش می‌کنند (مطهری ۱۳۶۸: ۲۸۰).
مطهری در این زمینه چنین می‌گوید:

علما و فضایی ما همین که معروف و مشهور شدند، اگر معلومات دیگری غیر از فقه و اصول دارند، روی آنها را می‌پوشانند و منکر آنها می‌شوند (مطهری ۱۳۶۸: ۳۰۳).

هم‌چنین خاطر نشان می‌سازد:
در محیط روحانی ما سکوت و سکون و تماوت بر منطق و تحرک و زنده‌صفتی ترجیح دارد. چرا حریت فکر و عقیده در میان ما کمتر وجود دارد؟ (مطهری ۱۳۶۸: ۳۰۴).

مسئله دیگر از نظر مطهری، فقدان همکاری و هم‌فکری و نداشتن روحیه تقسیم کار است:

...متأسفانه در میان ما هنوز نه تقسیم کار و تخصص پیدا شده، نه همکاری و نه هم‌فکری، و بدیهی است که با این وضع، انتظار ترقی و حل مشکلات نمی‌توان داشت (مطهری ۱۳۶۸: ۱۲۶).

مشکل دیگری که شهید مطهری به آن اشاره می‌کند، ضعف نظارت و گزینش است که آن را از مهم‌ترین معضلات دستگاه و نظام روحانیت می‌داند:

در تشکیلات روحانی - بر خلاف سایر تشکیلات - هر کسی بدون مانع و رادع می‌تواند از لباس مخصوص آن استفاده کند. بسیار دیده شده و می‌شود که افرادی که نه علم دارند و نه ایمان، به منظور استفاده از مزایای این لباس به این صورت در می‌آیند و موجب آبروریزی می‌گردند (مطهری ۱۳۶۸ : ۲۸۹-۲۸۸).

شهید مطهری پس از ذکر مشکلات اساسی حوزه‌های علمیه و دستگاه روحانیت، راه اصلاح علت‌العلل همه مشکلات را سازماندهی و نظم بخشیدن به بودجه روحانیت می‌داند:

راه اصلاح این نیست که روحانیت ما بودجه عمومی نداشته باشد و هر کسی از دست‌رنج شخصی خود زندگی کند. راه اصلاح این نیست که روحانیت ما مانند روحانیت مصر تابع دولت بشود، راه اصلاح یک چیز است: سازمان دادن به بودجه فعلی روحانیت (مطهری ۱۳۶۸ : ۳۰۴).

و در توضیح این راهکار چنین می‌گوید:

راه اصلاح، منحصرأ سازمان دادن به این بودجه است، از راه ایجاد صندوق مشترک و دفتر و حساب و بیلان در مراکز روحانیت، به طوری که احدی از روحانیون مستقیماً از دست مردم ارتزاق نکند. هر کس به تناسب خدمتی که انجام می‌دهد، از آن صندوق که در اختیار مراجع و روحانیون طراز اول حوزه‌های علمیه خواهد بود، معاش خود را دریافت کند. اگر این کار بشود، مردم به حکم عقیده و ایمانی که دارند، وجوه مال خود را می‌پردازند و ضمناً حکومت و تسلط عوام ساقط و گریبان روحانیون از چنگال عوام‌الناس خلاص می‌گردد. همه آن مفاسد، ناشی از این است که روحانیون مستقیماً از دست مردم ارتزاق می‌کنند، از این است که هر کسی شخصاً باید با وجوه‌دهندگان ارتباط پیدا کند و نظر او را جلب نماید... در وضع و شرایط حاضر، روحانیون شهرستان‌ها چاره‌ای ندارند از اینکه روحانیت را حرفه و مسجد را محل کسب و کار خود قرار دهند... (مطهری ۱۳۶۸ : ۳۰۶-۳۰۵).

نتیجه‌گیری

تفسیرهای متداول و متعارفی که از نظرات شهید مطهری و دکتر شریعتی وجود دارد، اغلب به گونه‌ای بوده است که بیش از آنکه به هم‌فکری و هم‌سوئی آنها اشاره کند، بر جنبه تضاد و تفارق میان آنها صحنه می‌گذارد. اما در این بین به نظر می‌رسد که ضمن وجود نقاط اختلاف، یک سری اشتراک نظر حداقل در غایات و اهداف مترتب بر افکار این دو متفکر مستقر است که کمتر به آنها پرداخته‌اند.

در بیان وجه مشترک شهید مطهری و دکتر شریعتی می‌توان گفت که هر دو، مسلمان روشنفکر یا روشنفکر دینی بودند و در قطب مقابل روشنفکران غیردینی و غیر روشنفکران دینی (دین‌داران سنتی) قرار داشتند. در مبحث روحانیت نیز هر دو نفر، جزو منتقدین روحانیت سنتی قرار داشتند و اختلافات آنها در حوزه دین روشنفکرانه بوده است. علی‌رغم اختلاف‌های بسیار، این دو متفکر هرگز در دو قطب قرار نگرفتند و اختلاف‌های آنها ناشی از این بود که هر دو به معنای واقعی کلمه متفکر بودند. متأسفانه سعی عده‌ای مغرض بر آن بوده که استاد مطهری را سنت‌گرا نمایانده و اختلاف او با دکتر شریعتی را، اختلاف میان سنت‌گرایی و نوگرایی جلوه دهند. ریشه اختلاف شهید مطهری و دکتر شریعتی به ویژه در حوزه روحانیت از آنجا ناشی می‌شود که مطهری در وهله اول، متکلم و فلسفه‌پردازی بود که اغلب دغدغه‌هایش در زمره مسائل کلامی و فلسفی قرار داشت و به لحاظ روحیه و شخصیت، بیشتر درون‌گرا بود و همین درون‌گرایی، گرایش او به مباحث ذهنی و انتزاعی را سبب می‌شد. اطلاعات وسیع و عمیق شهید مطهری در حوزه فقه و اصول، حدیث و تفسیر و فلسفه و کلام بود، ولی به اندازه دکتر شریعتی از مکاتب غربی اطلاع نداشت.

دکتر شریعتی به سبب تحصیلات آکادمیک در حوزه جامعه‌شناسی به مسائل اجتماعی و عصری توجه می‌کرد. بدیهی به نظر می‌رسد که شاکله فکری او به عنوان یک تحصیل‌کرده در غرب، متفکران غربی و آرا و نظریات آنها تشکیل می‌داد. در سراسر آثار دکتر شریعتی، صحبت از افرادی هم‌چون فرانتس فانون^۱، کارل مارکس^۲،

1. Franz Fannon
2. Karl Marx

فریدریش هگل^۱، ژان پل سارتر^۲، لوئی ماسینیون^۳ و... بود، یعنی دقیقاً افرادی که مرحوم شریعتی در مدت اقامت حدوداً پنج ساله خود در کشور فرانسه با آنها آشنا شده بود. در زمینه اسلام‌شناسی اما، جایگاه دکتر شریعتی تا حدودی متفاوت است؛ یعنی به همان نسبت که وی در زمان خود در حوزه شناخت غرب جایگاه والایی داشت، به همان میزان چون مطالعه کافی و تخصص چندانی در مطالعات اسلامی نداشت، در اندیشه اسلامی کمتر صاحب‌نظر بود.

به اعتقاد دکتر شریعتی که در اکثر کتاب‌های خود به خصوص در کتاب *بازگشت* به آن اشاره کرده است، کار انبیا^(ع) به مبارزات اجتماعی خلاصه می‌شود و او نیز از آنها چهره‌ای صرفاً انقلابی، آن هم از نوع شبه مارکسیستی‌اش ترسیم می‌نمود و معتقد بود که بسیاری از علما و روحانیون در این مسیر حرکت نمی‌کنند. در حالی که خداوند، در تبیین شخصیت و کار انبیا^(ع) می‌فرماید:

خداوند بر مؤمنان منت نهاد، هنگامی که در میان آنها، رهبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند (آل عمران ۱۶۴).

و نیز در جای دیگر می‌فرماید:

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! (نحل ۱۲۵)

لذا انبیا، برای مبارزه سیاسی مبعوث نشده، بلکه آمده‌اند تا حکمت و حقیقت را به بشر بشناسانند و وجود آنها را از امور پست تزکیه نمایند و اگر در این راه، دست به انقلاب و مبارزه سیاسی، نظامی و فرهنگی زده‌اند، به مثابه بخشی از حرکت سازنده آنها و یا به خاطر مقاومت‌هایی بوده که توسط ظالمان در برابر حرکت سازنده آنها شده است.

دکتر شریعتی اگرچه دلسوز مردم و بشریت بود، اما مدل او برای جامعه با مدل مارکسیسم با لعاب اسلامی چندان تفاوتی نداشت و به نظر می‌رسید که حاکمیت متخصصان علوم اسلامی را چندان پذیرا نیست. همین تفکر، بعد از رحلت دکتر شریعتی در برخی گروه‌های به ظاهر اسلامی مثل گروه فرقان و مجاهدین خلق نیز

1. Friedrich Hegel
2. Jean-Paul Sartre
3. Louis Massignon

(البته این گروه‌ها نسبت به دیدگاه‌های دکتر شریعتی دارای سوء برداشت بودند) نهادهای جدید و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، فجایع عظیمی را به بار آورد و تعداد زیادی از سران انقلاب که عمدتاً از علما و سیاست‌مداران بزرگ بودند، (از جمله شهید مرتضی مطهری که در سال ۱۳۵۸ به دست گروه فرقان ترور شد) به دست آنها ترور شدند. البته باید این نکته را مدنظر قرار داد که عقیده دکتر شریعتی پیرامون روحانیت، تز اسلام منهای روحانیت در مفهوم مطلق آن نبود، بلکه منظور، اسلام همراه با روحانیت آگاه، متعهد، مجاهد و فداکار و عالمان و عاملان دینی بود، در حقیقت تز ایشان، اسلام منهای روحانیت متحجر و ناآشنا به زمان، سیاست و اجتماع عوام‌زده بود. بنابراین، نباید مخالفت دکتر شریعتی با روحانیت را تنها از یک زاویه نگریست و با احساسات و دفاع از یک طبقه و یا به عنوان مخالفت با دین و اسلام و یا به جهت گرایش او به مارکسیسم و یا سوسیالیسم ارزیابی کرد.

به باور دکتر شریعتی، همه علما باید در هر شرایطی روحیه انقلابی داشته باشند، انقلابی شبیه معنای مارکسیستی آن، که با اصلاح دفعی جامعه از راه شورش بر ضد حکومت برابر است؛ لذا وی اعتقادی به اصلاحات آرام و حرکت‌های علمی نداشت. او عملاً مخالف تمام رشته‌های علوم اسلامی بود و آنها را عامل رکود می‌دانست. شریعتی معتقد بود که اسلام را نباید به صورت مدرسه‌ای و در قالب کتاب‌های علمی ارائه نمود، بلکه باید آن را به صورت یک روند جاری در جامعه درآورد. به همین علت نیز مورد انتقاد استاد مطهری قرار گرفت، هرچند، که دکتر شریعتی در اواخر عمر تا حدودی در افکار خود تجدیدنظر کرد و از استاد محمدرضا حکیمی خواست که اصلاحاتی در برخی کتاب‌های او اعمال نماید.

دیدگاه دکتر شریعتی در انتقاد به نوعی کمبود در اسلام‌گستری علما در طول تاریخ، اگرچه درست به نظر می‌رسید؛ ولی افراطی و خطرناک بود، چون حقیقت آن است که نه اسلام علمی صرف درست است (همان‌طور که استاد مطهری نیز در این زمینه با دکتر شریعتی هم‌نظر بود)، نه اسلام انقلابی صرف، بلکه هر دو باید با هم و هم‌پای یکدیگر و در جای خود باشند. روشن است که اسلام علمی صرف، تنها برای افراد خاصی سودمند خواهد بود و مردم عادی از آن بهره‌چندانی نخواهند داشت. در مقابل، اسلام انقلابی صرف نیز اولاً، پویایی مستمر و ثانیاً، توان بقا در برابر شبهات گوناگون را نخواهد داشت؛ لذا اسلام حقیقی باید هر دو ویژگی را با هم و متعادل داشته باشد.

استاد مطهری هم، نگاه انتقادی به روحانیت سنتی داشت و معتقد بود که عوام‌زدگی از مهم‌ترین آفات جامعه روحانیت است و باعث می‌شود که جامعه روحانیت نتواند چنانکه باید پیش‌رو باشد. تأثیر عوام‌زدگی روحانیت را در این می‌دانست که هم‌چون سدی در برابر اصلاح و پیشرفت خواهد بود و زمینه ورود انواع انحراف، تحریف و بدعت به حوزه دین خواهد شد. عوام‌زدگی آنها مانعی جدی در برابر ارائه چهره واقعی از اسلام به جامعه است، به جای در نظر گرفتن حق در پیروی از کلام الهی، آن را در آنچه مورد قبول و خواست مردم عوام جامعه است در نظر می‌گیرند.

مطهری هم‌چنین، مهم‌ترین مسأله حوزه‌های علمیه و روحانیت را مسأله مالی و ضعف آن را علت‌العلل دیگر مشکلات می‌دانست، بی‌نظمی و آشفتگی و ترجیح سکوت و سکون بر اقدام و حرکت و هم‌چنین فقدان روحیه تقسیم کار و ضعف نظارت و گزینش، از دیگر انتقادهای او به جامعه روحانیت سنتی بود که تنها راه اصلاح آن را سازماندهی و نظم بخشیدن به بودجه روحانیت می‌دانست.

در این موارد، تشابه دیدگاهی بین دکتر شریعتی و شهید مطهری در مورد انتقاد از روحانیت سنتی وجود دارد، هرچند که دکتر شریعتی در این زمینه، گاه راه افراط و تفریط را پیموده است و حتی بزرگانی نظیر علامه مجلسی را مورد انتقاد تند قرار می‌دهد، در حالی که علامه مجلسی بر خلاف گمان دکتر شریعتی، نه تنها عالم درباری نبود، بلکه سعی داشت تا حد امکان دربار صفوی را اسلامی نماید. لذا این علامه مجلسی نبود که از شاهان زمان خود تبعیت می‌کرد، بلکه این شاهان زمان او بودند که به خاطر نفوذ مردمی وی، سعی می‌کردند خواسته‌های او را در حکومت اعمال نمایند.

در حقیقت، انتقاد اصلی به دیدگاه دکتر شریعتی در حوزه روحانیت، نگاه یک‌سویه او به این مقوله بود که از جامعیت و عمق کافی برخوردار نبود و دلیل آن نیز - همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد - ریشه در تحصیلات آکادمیک جامعه‌شناسی در اروپا داشت. در حالی که دکتر شریعتی در حوزه معارف دینی از تبحر کافی برخوردار نبود (تا جایی که گاهی از مسلمات قرآن، سنت، معارف و فقه اسلامی بی‌خبر می‌ماند) و همین سطحی‌نگری که در دیدگاه اسلام‌شناسی او نیز هویدا بود، مورد انتقاد استاد شهید مطهری هم قرار گرفت. مطهری معتقد بود که دکتر شریعتی در مسائل اسلامی به اشتباه‌های بسیاری دچار شده است.

منابع

-قرآن کریم-

- اخوین، عباس (۱۳۷۰) *لمعاتی از شیخ شهید*، تهران: انتشارات صدرا.
- اسفندیاری، محمد (۱۳۸۵) «مطهری و شریعتی: اشتراک یا افتراق/ مناسبات فکری شریعتی و مطهری»، *خردنامه همشهری*، شماره ۳، صص ۲۰-۲۱.
- پیرهادی، مجتبی (۱۳۸۵) *استاد مطهری در کلام رهبری*، جلد اول تهران: انتشارات صدرا.
- تاجزاده، مصطفی (۱۳۸۴) «استاد مطهری و روحانیت»، *بازتاب اندیشه*، شماره ۶۲.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۲) *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران (از روی کارآمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی) سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران: نشر علم.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۷۰) *سیری در زندگانی استاد مطهری*، تهران: انتشارات صدرا.
- حیدری، محمدکاظم؛ اسفندیاری، محمد؛ حکیمی، محمدرضا (۱۳۹۱) *عقل سرخ*، قم: انتشارات دلیل ما.
- رحمتی، اکبر (۱۳۹۵) *استاد مطهری و روشنفکران*، تهران: انتشارات صدرا.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۶) *رازدانی و روشنفکری و دینداری*، تهران: انتشارات صراط.
- سید ابن طاووس (۱۳۷۴) *کشف المحجبه (فانوس)*، ترجمه اسداله میشری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شجاعی، حیدر؛ میرآخوری، قاسم (۱۳۷۵) *شریعتی در نگاه مطبوعات*، تهران: شرکت انتشارات قلم.
- شریعتی، علی (۱۳۵۶) *قاسطین، مارقین، ناکثین*، تهران: مؤسسه حسینیة ارشاد.
- _____ (۱۳۷۷) *با مخاطب‌های آشنا*، جلد اول، تهران: انتشارات چاپخش.
- _____ (۱۳۹۳) *گفتگوهای تنهایی*، جلد دوم، تهران: انتشارات دیدار.
- _____ (۱۳۹۴) *اسلام‌شناسی*، جلد اول، تهران: انتشارات سپیده‌باوران.
- صفار، محمدبن حسن (۱۴۰۴) *بصائر الدرجات*، تصحیح محسن کوچه‌باغی تبریزی، قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی.
- موحد، محمدعلی (۱۳۷۷) *مقالات شمس تبریزی*، جلد اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸) *ده گفتار*، تهران: انتشارات صدرا.
- _____ (۱۳۷۰) *مجموعه آثار*، جلد اول، تهران و قم: انتشارات صدرا.
- _____ (۱۳۸۲) *یادداشت‌های استاد مطهری*، جلد هفتم، تهران و قم: انتشارات صدرا.